

منصور کوشان

سال‌های شب‌نم و ابریشم



www.tabarestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info

شعر / ۴
مجموعه‌ی آراست / ۷



آراست ARAST

شرکت فرهنگی - هنری آراست

تبرستان
www.tabarestan.info

شعر / ۴
مجموعه‌ی آراست / ۷



ARAST آراست

شرکت فرهنگی - هنری آراست

تبرستان
www.tabarestan.info

منصور کوشان

سال‌های شبنم و ابریشم



ARABT آراست

فروردین ۱۳۷۳

تبرستان
www.tabarestan.info



آرست ARAST

سال‌های شبنم و ابریشم
چهارمجموعه‌ی شعر
منصور کوشان

چاپ یکم: فروردین ۱۳۷۳
طراح و امور هنری: هایده عامری
حروفچینی، نظارت و امور فنی: آرست
حروفچین و صفحه‌آرا: مرضیه پارسا
لیتوگرافی: فام / چاپ: صنوبر / صحافی: میثم

تمام حقوق برای شرکت فرهنگی - هنری آرست محفوظ است.

صندوق پستی ۱۹۳۹۵/۴۹۹۵

- | | |
|-----|------------------------------|
| ۷ | ۱. ترانه‌های زمان و مرثیه‌ها |
| ۴۵ | ۲. تصنیف‌های قدیمی |
| ۷۱ | ۳. عاشقانه‌های زمان و سرودها |
| ۱۲۳ | ۴. رازهای بودن |

تبرستان
www.tabarestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info

ترانه های زمان و مرثیه ها

شعرهای ۱۳۵۵-۱۳۶۰

تبرستان
www.tabarestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info

ترانه‌های زمان

تبرستان
www.tabarestan.info

ترانه‌ی عصر

تبرستان

www.tabarestan.info

بر جاده‌های عصر
سایه‌ای
بر موج‌های رود
نامی
و آواز باز آ
باز آی نی‌های خشک
در باد

ترانه‌ی نیلوفران

تبرستان

www.tabarestan.info

با رقصت

سبزترین نور

با تشنگی‌ات

آبی

به سُکر خواب

عشق

بر آسمان خانه

چتری از نیلوفران

ترانه‌ی لب‌ها

تبرستان

www.tabarestan.info

تا روشنای ماه
بر تو می‌تابد
چشم‌ها
در عبور زمان
با خواب می‌ستیزند
پیاله‌های شراب
نام تو
بر لب
می‌گیرند

ترانه‌ی تو

تبرستان

www.tabarestan.info

سوی چشمانت
مهتابی بلند
از گیسوان نقره‌ای

بر پوست تنم
فرود آی

تا مهتابی
تا آفتابی
تو
اولین و آخرین

ترانه‌ی ماهی

تبرستان

www.tabarestan.info

خدای را
دست مرا نیست
توانای فروشدن
به آبی
و ماهی حوض
انتظار دریا دارد

ترانه‌ی عروس

تبرستان
www.tabarestan.info

تا می خوانند
با عارفی
از قبیله‌ی دیگر
اسبان وحشی دشت
می آیند
آرام و جویان
می سرایند دلتنگ:
«چادر نشینان قبیله‌ی دیگر
بردند
تنها عروس قبیله‌ی عاشق»

ترانه‌ی ستایش

تبرستان

www.tabarestan.info

با عبورش
از میان پیاله‌های شراب
بر سبزترین درخت
چادر خواهم زد

تا پرنده
با پروازش
اندوه را بگشاید

بر آرام‌ترین دریا
سجاده خواهم انداخت

تا ماهی
با آوازش
بنوازد آرام

ترانه‌ی کولی

تبرستان

www.tabarestan.info

عطری مانده
بر دستانم

بخوان
بر قبیلہ‌ی کولی
تا

هر خنده‌ات
سر می‌دهد
هزار ترانه‌ی عشق

ترانه‌ی گیسو

تبرستان

www.tabarestan.info

با گذرت
از جلوخان خانه
بر رود
می‌نگرم

گل‌های باغ
عطر گیسوی تو دارند

ترانه‌ی مبارک

تبرستان

www.tabarestan.info

صلای چشمانت
خاک و باران

خاک و باران را
متبارک

به نانی
از کفهای

به آبی
از پیاله‌ای

ترانه‌ی شبانه

تبرستان

www.tabarestan.info

با آوازی

شبانه

می آیی

می خرامی

می خوانی

می گسترانی

بر بسترت

فاصله‌ی دریا و خانه

ترانه‌ی آب

تبرستان

www.tabarestan.info

پایی
به پشت آب
به میهمانی دریا و مرگ

جاودانگی
به ساحلی
در جزر و مد شبان و روز

ترانه‌ی سوخته

تبرستان

www.tabarestan.info

از آفتابی
سوخته
می‌آیم

می‌خواهم
چهره‌ات را
از زلالی چشم‌ها
بنوشم

ترانه‌ی صبح

تبرستان

www.tabarestan.info

سگ‌ها
به پاسداری
و تو
می‌گذری
در آواز جویبار صبح

آه، ببین!
که این صبح ناب‌جای
تا کجا
گشته
خراب

ترانه‌ی جستجو

تبرستان

www.tabarestan.info

از خواب

به خیالی دیرینه

می‌نشینم

سایه روشن چشمانت

آوازم می‌دهند تا

به طلوع

ستاره‌ای

میان دریا و آسمان

و دستانم

در جستجوی روشنایی

ترانه‌ی باد

تبرستان

www.tabarestan.info

نشست

خندید

رفت

گام‌های ساکت سنگینش
بر مردمک‌هایم

ترانه‌ی صید

تبرستان

www.tabarestan.info

پای بر دریا

می خواندت

غریق!

بر لرزش دستانش

بخرام!

دور می شوند

مردان صید

می گذرند

از قلعه‌ی مهیب و غریو

ترانه‌ی انگشتی

تبرستان

www.tabarestan.info

تا می‌گذری
از میان اندیشه‌ام
چشمانم
مینای انگشتت

بر مهتابی بلند پیشانی‌ات
پرواز عاشق

ترانه‌ی نگاه

تبرستان

www.tabarestan.info

دشنه‌ای
در نگاه
زخمی
بر دل
اما باز
می‌یابمت
باز
تا چتر نگاهم
بازت آورد

ترانه‌ی مینا

تبرستان

www.tabarestan.info

با زیباترین مینای باغ گفت:

«تو

تماشاگه

خاک و غباری»

سر انگشتانش

به نوازش گیسوان

فرو افتاد

ترانه‌ی چشم‌ها

تبرستان

www.tabarestan.info

چشمانت

بر دریا

نیلوفری

به جنگل‌های سبز

ستاره‌های سبز

صدایت

اندوه آواز ژاله‌های صبح

و باران‌های موسمی

ترانه‌ی زمین

تبرستان

www.tabarestan.info

با یاد شهیدان وطنم

تبرستان
www.tabarestan.info

مرثیه‌ها

تبرستان
www.tabarestan.info

سنگ نوشته

تبرستان

www.tabarestan.info

میان آتش و دود
سنگ نوشته‌های بی‌نام
بر پشتم
و خسوف
و کسوف

چتر لاشخوران

به وسعت زمین

آفتاب

بر پشت بال‌ها

سیاهی

بر اجساد

هزاران خانه

ویران شده

هزاران فواره‌ی خون

هزاران چشم

بدرقه‌ی پاهای سرخ

و هنوز

حرامزاده‌های ویرانی

پای بر اجساد

پیش می‌برند رذالتشان

آه

چه شرمگین‌اند مؤمنان

هر روز شمشیری
هر شام زهری
و بر سفینه‌ی دریای خون
هنوز
نادیده ابلهانی
میان جنگ و گریز

میان آتش و دود
فواره‌های خون
سنگ‌نوشته‌های بی‌نام
بر پشتم
و خسوف
و کسوف
شبان و روز

تنها یک تن نظاره می‌کند
تنها یک تن نظاره کرده:

«ای وای»

چشم خدا و رسول
به تماشای تعفن و بیداد»

تبرستان
www.tabarestan.info

میان آتش و دود
دریای خون
هزاران سنگ‌نوشته‌ی بی‌نام
بر پشتم
این سنگ‌نوشته‌ی بی‌نام
بر کدام کشته بگذارم؟

خاک را همه کشته‌های راه خدا

این سنگ‌نوشته کجا بگذارم
بر کدام فاصله‌ی این جهان و انسان؟

هزاران کشته
چه و هم‌ناک‌ست مردن بی‌پوششی

میان آتش و دود

مرثیه‌ها

دریایی از خون
و سرزمین من
سنگ‌نوشته‌ی کشته‌های گمنام

آبان ۱۳۶۰

تبرستان

www.tabarestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info

نمایش بزرگ

تبرستان

www.tabarestan.info

نه
او نمرده‌ست
هر شب که پرده کنار می‌رود
او
ایستاده در میانه‌ی صحنه

با شعر تازه‌ای

فریاد می‌زند:

«نه»

تبرستان
www.tabarestan.info

اینک صحنه

نشانی از یک بند

در هر بند

سلول‌های آزادی در بند:

«زندانبان!

چه می‌کنی؟

در ساعت شش

باید که بنشانی گلوله‌های سرخ»

آه

چه بیهوده

چه بیهوده دستمزدی برای این نمایش بزرگ

اینک صحنه

نمایش قدرت
ترس
رعب
وحشت
و در میانه‌ی میدان
داماد بی‌عروس
استوار و پرشکوه:

«زندانبان!
چه می‌کنی؟
در ساعت شش
باید که بنشانی گلوله‌های سرخ
بر قلب آزادی»

در میانه‌ی اعدام
قهرمان شعر و نمایش
با رنگین‌کمانی از
باروت و سرب
تصویر می‌کند
حلقه‌ی گمشدگی

سال‌های شبنم و ابریشم

اینک صحنه
باز آفرینی خلاق زندگی
می‌آید

استوار و مغرور

می‌ایستد

میانه‌ی دژخیمگاه

فریاد می‌زند:

«نه»

تبرستان
www.tabarestan.info

۱۳۵۷

تبرستان
www.tabarestan.info

تصنیف‌های قدیمی
شعرهای ۱۳۶۰-۱۳۶۶

تبرستان
www.tabarestan.info

آخرین فصل

تبرستان

www.tabarestan.info

روز می‌گذرد
روزی دیگر بر قرار می‌ایستد
چشمی بر چشمی می‌آرامد
سیرسیرک می‌خواند
ذهن از سیر سیال خود باز می‌ایستد

فنجان شیری قهوه دست‌ها را گرم می‌کند
خانه شکل می‌گیرد
دهان بی‌سخنی
نشخوار آدمیزاده‌ای می‌شود بازمانده‌ی سالهای مرده

تبرستان

www.tabarestan.info

- کتاب‌ها را کجا بگذارم؟

هر چیز جای خود را می‌یابد
قباله‌های ازدواج دوشیزگان مرده
- در گفتگویی -

بر پهنه‌ی نیلی تذهیب می‌نشیند

نور می‌شکند
پروانه بر جام خالی خانه می‌چرخد
می‌رقصد

دایره‌های تو در تو می‌سازد
ویران می‌کند

باز می‌گردد
چون رنگین‌کمانی باز
باز می‌گردد

نقب می‌زنم

پیش می‌روم

پیش‌تر می‌روم

مرا به هزار تویی می‌برد تو در تو

دایره‌های دورانی که نمی‌خواهمشان دوست بدارم

دایره‌هایی که شکل می‌گیرند

پروانه می‌شوند

تا منش دوست بدارم

دوست بدارم

تا بر من بنشینند

از من شود

با خونم یکی گردد

جریان یابد

تا که بازش دارم

در چشمانش نگاه کنم:

آه، این همیشه نیست

پری دست نایافتنی

رخساری فراسوی رخسارهای مجسم

چهره‌ای خیالی

افسونی تو در تو

هاله‌ای روشن

نوری برآمده از روزنی دل‌نشین تبرستان

نوری بی‌روشنایی

بی‌پرتو

پروانه‌ای از رنگ

سبز

زرد

آبی

پروازی ناشناخته

حرکتی موزون با آهنگی ناشنیده

آوازی چرخان

در دره‌ها

پژواکی از پس پژواکی

صدایی مسحورکننده

نال‌های از اعماق

فریادی از دریایی

دریایی بی‌ساحل

خورشیدی بر افق

افقی بی‌زمان
خطی نامعلوم از آسمان
آسمان بی‌کران
بی‌انتهایی از هر انتها

تبرستان
www.tabarestan.info

حلقه‌ی دستانم را تنگ‌تر می‌کنم
جسمی سبکبال بر بازوانم می‌نشیند
رؤیایم پرواز می‌کند

پروانه می‌شود

می‌چرخد

می‌رقصد

دایره می‌زند

مرا از من باز می‌دارد

به خویش می‌خواند

به دنبال می‌برد

چیزی به دستم می‌دهد

جسمی نامشخص

حسی ناشناخته

به دره‌ای ژرف

— به جهانی —

پرتاب می‌شوم
به خانه بازم می‌آورد

— به خانه‌ی سپید —

سپیدی بر دلم می‌نشیند
اشیا را می‌جویم
فتجان شیری قهوه در دستانم

همه چیز جای خود را دارد

— واقعیت رؤیای من

حقیقت در من است —

هنوز می‌فهمم

می‌شنوم

می‌بینم

لمس می‌کنم:

پروانه پرواز کرده

پر پروازش بر تنم نشسته

روز می‌گذرد

روزی دیگر بر قرار می‌ایستد
من از سحر ساحره‌ام
— پروانه —

بیرون می‌آیم

آخرین فصل به سر آمده.

تهران، نوزم ۱۳۶۶

تبرستان

www.tabarestan.info

کدام ستاره بایدت

تبرستان

www.tabarestan.info

با عبورت
از پل
پرنده را
پرواز به آبهاست
باد می ایستد

رقص برگ سپیدار
از آهنگ پاهای توست

کدام ستاره بایدت
تا پنجره

باز کنی

و آواز

به خلوت شب

خوانی

با صدایت

سایه‌ای بر رود

و نیلوفر آبی

بر دستان پر نیازم

سبز

بال‌هایت را

بگشای

مرگ

پشت پنجره ایستاده

سال‌های شبنم و ابریشم

و باد می‌خواند

اصفهان، ۱۳۶۱

تبرستان
www.tabarestan.info

ترانه‌ی شب

تبرستان

www.tabarestan.info

تا سوی دشت سوخته
رها می‌شود
در امتداد آبی چشمانش
پروانه‌ها
ترانه‌ی شب را

سال‌های شب‌نم و ابریشم

به هماغوشی با دریا می‌خوانند

پروانه‌ها

مشتاق و آرزومند

می‌خرامند بر نبض دلکش دریا

و دستانم

می‌نشینند دلتنگ

شب

پاییزست

و باغ خیال

از ادامه‌ی دریا تا دشت سوخته

رها شده

تا سوی دشت سوخته

رها می‌شود در امتداد آبی چشمانش

پروانه‌ها

باران را می‌خوانند

به هماغوشی با دریا

اهواز، ۱۳۶۲

نهایت ذهنّت کجاست

تبرستان

www.tabarestan.info

پروازی به باران
تا باران بر دامت

به قبیله‌ای می‌نشینم
آوازش

سال‌های شب‌نم و ابریشم

«غزل غزل‌های سلیمان»

آباد کن

چشمانم نگین انگشتانت

به جنگلم می‌خوانند

نهایت ذهنت کجاست؟

این چهره می‌شکند

به اعماق چشمانت بنگر

تبرستان

www.tabarestan.info

۱۳۶۰

پلنگ عاشق

تبرستان

www.tabarestan.info

صدایت

دریا را آرامیده

کاش زورقی بودم

بی آفتابی

بی مهتابی

سال‌های شب‌نم و ابریشم

می‌خواند در نایت

دریا!

محبوبی

شولایی باش

عریانی‌اش

تبرستان

www.tabarestan.info

با رقصی از تو

نیارمیدند دیگر حتا تپه‌های بلند

نیارمیده

هیچ پلنگ عاشقی

۱۳۶۳

پری ناخدای من

تبرستان

www.tabarestan.info

تو آن بی‌نهایت دریا و آسمانی
خروشان در خود
آرام بر امواج

تا مغروقی را
به ساحل نجات دریایی

سال‌های شب‌نم و ابریشم

کاش زورقی بودم
بی بادبانی
با سُکانی
از دستان بلورینت

تبرستان
www.tabarestan.info

آه
ای پری ناخدای من
مرا نیست نوشدارویی
مگر خون آبی‌ات

بوشهر، ۱۳۶۴

برهنگی

تبرستان

www.tabarestan.info

رودخانه‌ام را می‌گذارم
تا

به دریایی شوم
بهشت گونه‌ای
از آن تو

سال‌های شب‌نم و ابریشم

گناه من

همه

برزخ

بی آن که

به راستی

سهمی در کار باشد

مخواه

شب دیرپای گردد

روز تا نیمه عریان

برهنگی

بر دلم نشسته

تبرستان
www.tabarestan.info

شیراز، بهار ۱۳۶۵

ساعت پنج

تبرستان

www.tabarestan.info

در ساعت‌های پنج

— ساعت پنج صبح

ساعت پنج عصر—

تو آن شوکت شادمانه‌ی عشقی

که انتظار آمدنت بود

تو آن سریر بلندی
که گل‌های باغ در تو می‌شکفتد

و پرنده

پرنده‌وار بودنش را در تو می‌یابد

تبرستان

www.tabarestan.info

تو آن دریای بی‌کرانی
که منت

چون کوهی

به هزار پیوند

در آن فرو افتاد

آه

ای نگاه رفته در تن و جان

تمام روز

تمام شب

هنگامه‌ی آمدنت بود

در دور دست

تبرستان

www.tabarestan.info

ماندگاری هیأتی از بلور
بر چرخش بلورینش روی باد
بانوی از نگاه
— در جامه‌ی سیاه پلک خواب‌آلود بعد از ظهرِ بی‌شتاب —
در لحظه‌ی نه آشنا که دور

می‌آوردم از پوله‌ی تن برون:

در پیچش آرام پشت عشق

آن لحظه

آن همه‌ی رفتار پرشکوه

می‌خواند:

«این

هست

او»

می‌سازمش به دست

بی سایه‌ای اما

در دوردست

تبرستان
www.tabarestan.info

عاشقانه های زمان و سرودها

تبرستان
www.tabarestan.info

برای همسر، هایده عامری ماهانی
تبرستان

www.tabarestan.info

عاشقانه‌های زمان

شعرهای ۱۳۶۷

تبرستان
www.tabarestan.info

به نازنینم: خنیا

آواز عاشقانه

تبرستان

www.tabarestan.info

نقره و شب‌نم دختر ماه
بر دوش یاس‌های سپید
زردانه‌های خورشید

می‌خک می‌خواند

سال‌های شبنم و ابریشم

برف می‌بارد

مروارید و چیناب دختر ماه
در چشمان پرنده
گلبوته‌ی رؤیا

میخک می‌خواند
برف می‌بارد

قمری کوچک ما
در جستجوی دختر ماه
گل سرخ به منقار دارد

بهار ۱۳۶۷

تبرستان
www.tabarestan.info

تصنیف قدیمی

تبرستان

www.tabarestan.info

محبوب که نشسته بر نیمکت
تصنیف قدیمی را می‌خواند؟

خروس
آواز صبح

سال‌های شب‌نم و ابریشم

در گردش عاشقانه‌ی خورشید
سایه‌ی پرنده
بر نیمکت

تبرستان
www.tabarestan.info

قناری
آواز عشق

خیال عاشق:
پرواز پرنده
و افق بر گونه‌هایش

فاخته
آواز شب

نیمکت
تنها

۱۳۶۷

شب می میرد

تبرستان

www.tabarestan.info

تنها
یک شب
سروده می شود

بیهوده

سال‌های شبنم و ابریشم

باز
پرواز دارد

نگاه
پشت پنجره
قاب شده‌ست

زن می‌گذرد
شب می‌میرد

بخواه سبدی انگور بیاورند

تبرستان
www.tabarestan.info

۱۳۶۷

زن و شبان

تبرستان

www.tabarestan.info

زن و شبان
در کوره راه‌های خاموش بیشه‌ها
ابرها را دنبال می‌کنند

باران می‌بارد

آسمان

نیلگون می‌شود

زمین

ز مردش را باز می‌یابد

کوره راه‌های خاموش بیشه‌ها

بازیچه‌ی نور می‌شوند

باد

رخت‌های شسته‌ی زن را

بر شاخسار برده

آفتاب

گله‌ی شبان را

یله داده بر دامنه

زن

بی‌تن‌پوش

در چشمه مهربانی دارد

شبان

عاشقانه‌های زمان

با ریگ‌های برآمده از آب
می‌بافد سینه‌ریزی زیبا

تابستان ۱۳۶۷

تبرستان
www.tabarestan.info

جادو

تبرستان
www.tabarestan.info

اگر برآید
آفتاب
تنها
یک شب
شراب

بر لبانت می ماند

فردا

هم چون تمشک

سیاه خواهد شد

۱۳۶۷

تبرستان

www.tabarestan.info

ترانه‌ی قدیمی

تبرستان

www.tabarestan.info

جادوی خرمن زاران و عطر نان
به جستجوی ساحره‌ای

سپیده دم
بر چهره‌ات

ترانه‌ی قدیمی پرواز پوپک
روی اطلسی‌های باغچه

می‌آیی
گیسوان به باد داده

نیلوفران
چتر زده‌اند در گذرت
و بال کشیده پرنده
در آفتاب

تبرستان
www.tabarestan.info

۱۳۶۷

باران و گیاه

تبرستان

www.tabarestan.info

بر تختگاه ایوان
رقص باران و گیاه

در چشم
پرنده بر دریا

ساحره‌ی قبیله‌ی لیلی می‌خواند:

«مجنون

کجاست؟

تبرستان

www.tabarestan.info

مجنون

کجاست؟»

بر بستر خواب و خیال

نیست مانده‌ای

و ماهیان

می‌آورند

رنگین‌کمان گمشدگی.

جادوگر قبیله‌ی مجنون می‌خواند:

«به خواب رفته

مجنون

بر تختگاه ایوان

پشت باران و گیاه»

بابلسر، ۱۳۶۷

تبرستان
www.tabarestan.info

وقت را به خاطر بسیار

تبرستان

www.tabarestan.info

بانو
با عبورت از این جا
ستارهات را پنهان کن

سالهاست

سال‌های شبنم و ابریشم

ورزا خفته

و اخترشناسان

در بازار شهر

سکه می‌زنند تبرستان

www.tabarestan.info

بانو

با عبورت از این جا

عشقت را پنهان کن

این ورزای خفته

سال‌هاست

مرده

و زنان

در بازار شهر

ستاره می‌فروشند

بانو

تو تنها باز مانده‌ای

وقت را به خاطر بسپار

پاییز ۱۳۶۷

این با که بگویم

تبرستان

www.tabarestan.info

این جز تو
با که بگویم

گال بسته نیمروز
بر خنکای دلم

چه رویده‌ست
بر منظر چشمانت
هیهای من

تبرستان
www.tabarestan.info

از بامداد آبگیر مرجانی
یادآر

نگاه پشت پنجره
حیات نیلوفران آبی بود

این با که جز تو بگویم

گال بسته
خنکای نیمروز

کبریتی بزن

تبرستان

www.tabarestan.info

دمشی نیست
نشسته یکدست
برف
رفته از یاد
شماطه

سال‌های شبنم و ابریشم

آبگینه‌ی کوژ
آبشخورِ تختگاهِ خاطره‌ست

کبریتی بزَن!

لَشکِش باد

هنوز

اهل‌ست

و ابریشم نور

لَبْشُرِ خواب

تبرستان
www.tabarestan.info

۱۳۶۷

برای برادرم: علی رضا کوشان

تبرستان
www.tabarestan.info

سرودها

تبرستان

www.tabarestan.info

سرود آفتاب

تبرستان
www.tabarestan.info

بارانی از همه
همه آفتابی از تو

سراهنگ:
آفتاب

بر سنگ صخره‌ی مولود

شاعر:

تبرستان

ارابه‌لام

به راهی از میان مردم
بدان‌سان که از میان اندیشه

همسرایان:

آرمان مردم
دست در دست آفتاب

شاعر:

با ما

با پیامی از شعر
از معبر تنگ رؤیاها
بگذر
و در گذر

از آبگینه‌ی آزانگیز
بگذر
با ما

تبرستان
www.tabarestan.info

سرآهنگ:
پشت بر صخره‌ای
سنگری
نقشبندی از چهره‌ای
با خواستی به بلندی آفتاب
و
صدایی به قامت ماه

شاعر:
از آفتاب
گل آفتاب
پشتی به رنگ درهمی دو ستاره دارم

همسرایان:
صخره‌ای
بر دهکده‌ای
و تو از میان آن می‌گذری
بدان‌سان که از میان اندیشه‌ها

شاعر:
تو
همه‌ی ایشانی
و همه‌ی دیگران
بارداری از آفتاب
توانی از صخره‌ای پشت به ایران
تو
کودکان را
پرنده‌ای
با پری از پریان
گوزنی
بر دریاها حاکم
غزالی

بر دشت‌ها دهقان

شبانی

بر ایران بیدار

تو

دست در دست ستارگان داری

سرآهنگ:

اشاره‌ای از تو

دیواری

از بنادر یادبود

بیرقی

بر کرانه‌ی باروی باستانی

شاعر:

کودکان مرا

بشوید در جویبارها

بخوانیدشان

ترانه‌های ایران

همسرایان:

به باد می‌دهیم
صخره‌ی یادهای هراسان را
به ساییدگی سر انگشتانیت
بر گونه‌ی کودکی
برهنگی‌ات
ترانه‌ای

شاعر:

حضور از تو
در باروی باستانی
تو را
بر کوه رسم می‌کنم
تا
می‌روید گل‌های آفتابگردان

سراهنگ:

از دریاچه‌ی دستانت

می‌نوشند
شهد آفتاب را
لبانی

تبرستان
www.tabarestan.info

شاعر:
دختران مرا
پیراهن عروس بپوشانید

همسرایان:
دهکده‌های ما
به شادمانی پرنده‌ای سبز
به نگاهبانی از نام تو
باز بنوشند
شهد آفتاب را

سراهنگ:
به قامتی

تا گل آفتاب
آفتاب

تبرستان

www.tabarestan.info

شاعر:

بارانی از همه

همه آفتابی از تو

۱۳۶۰

سرود مهمان

تبرستان

www.tabarestan.info

حضورى در من
با من حضورى ديگر:

همسرايان:
در کنار آب‌های هر شب یک رنگ

به رنگ همیشه
رنگ ماه سرخ
دوستی گفت

«حضور دیگری باید» تبرستان

www.tabarestan.info

سرآهنگ:
مولای من
در میانی
و من
در اندیشه‌ای که بارورترین آواز را می‌خواند
چهره‌اش را می‌جویم

شاعر:
شبانگاه
صدایی
از چهره‌ی تو
بر سپیدی اندام آب
جاری

همسرایان:

چهره‌ای دیگر باید
و بایدمان که بتوانیم
دوستی گفت

«آری»

و هنوز در بیشه‌ها سرگردان بودیم

سراهنگ:

مولای من
دیده می‌شود
با برجی از باروت
هنگام که پرنده‌ها گرد می‌آیند

شاعر:

با من
در روشنای آب‌های دره‌ی تنگ
تن می‌آسایی
در نهرهای نقره‌ای

مردمی از آینده
پیکر بت‌هایشان را می‌تراشند

همسرایان
با هم بودیم
هر شب عده‌ای محدود
چه غریبه‌اند
آنان که با ما نیستند

سراهنگ:
بر مولای من
شوریده‌ست
پیرمردی
با تاجی بر سر
زیر سقفی از آیه‌های بلند

شاعر:
خطی که می‌نویسی

صوتی که با آن می خوانی
پیکری که تراشیده‌ای
از مردمی ست
با تباری دیگر

تبرستان
www.tabarestan.info

همسرایان:
تمام میخانه‌ها بسته‌ست
دیگر مجالی به فراموشی نیست
می نشینیم
بر آب‌های جاری
قایق‌های کاغذی
می رانیم

سراهنگ:
مولای من
با چراغی
به تنهایی
در غاری

خشمگین می شمرد
سال‌های اسارت

شاعره
در اندیشه‌ی فردایی
پس آغاز
از کجا شروع می‌شود
به هم پیوستند
تن‌هایی که با خون شسته شدند
لحظه‌ای پیش
نه چندان دورتر از سال نوح

همسرایان:
تمام برگ‌های خشکیده
سوختند
دور شدند
تمام کلاغ‌های پریشان
و ما

در روشنای سرخ
به هم نگاه می‌کنیم
می‌گوییم
«کاش بود»

تبرستان

www.tabarestan.info

سراهنگ:
مولای من
به نیایش دوستی برخاسته

شاعر:
دوستی باید بود
به نیایش دوستی

همسرایان:
می‌اندازیم
سنگی در آب
در شمارش دایره‌ها

رهایی
رنگین‌کمانی‌ست در شب

تبرستان

www.tabarestan.info

شاعر
زمین
مرواریدی‌زاییده
تو
به آغاز شباهت داری
تو
هرگز
در آفتاب‌نخست‌خوابیده‌ای
گلی‌روییده
از آب
از نه‌ری‌بلند و مسین

همسرایان:

گاهی که چراغی روشن‌ست

به هم
لبخند می‌زنیم
نزدیک می‌شویم

تبرستان
www.tabarestan.info

سراهنگ:
مولای من
با حضوری از خلقت
در آب دره‌ای عمیق
تن می‌شوید

شاعر:
تو
لباسی از گل بپوش
پولکی را تا از دریا به یاد داری
به آسمان
پرتاب کن
دیگر
جایی برای اسارت نیست

همسرایان:
کارخانه‌ها سوت کشیدند
دور شدند
پاسبان‌های گشت
نگاه می‌کنیم به آسمان
ستاره‌ای در آب دیده می‌شود

سراهنگ:
مولای من
به دوستی که از رفتن
باز مانده بود
حیاتی دیگر
داد

شاعر:
به ستاره‌ای می‌نگری
که از آغاز زخم خورده‌ست

همسرایان:

در کوزه‌ای سفالی
چند قطره آب بیشتر نمانده
— می‌گذریم تا از داغی آفتاب نشکند —

تبرستان

www.tabarestan.info

سرآهنگ:

مولای من
در میان بیشه‌ای
به ستاره‌ای می‌نگرد

شاعر:

به آسمان نیندیش
تکیه کن
به هر چیز تا در دست داری

سرآهنگ:

مولای من

بیرون از حجمی از باد

شاعر:

از بیشه‌ی دره‌ی تنگ آب‌های هر شب یک رنگ
به رنگ همیشه‌ی ماه

سرخ

آمده‌ام

با

صوتی نو

سخن خواهم گفت

به بیشه‌ی دره‌ی تنگ رفته‌ای

می‌گذرد آبی

در آن تن می‌شویند

تن شسته‌اند

همسرایان:

با ما بودند

سه رفیق

از سه خانواده‌ی فقیر

و

مولایی پیر

من سه بار

عصایش را

به دستش دادم

چقدر نزدیک بودیم

می توانستیم

نان برشته‌ای

بخیریم

با عطر آن

ناشتایی کنیم

سراهنگ:

مولای من

بر پلکان مسافرخانه‌ای

پشت باران

در انتظار هجوم ناگهانی سیل خروشنده‌ی آب‌های سرخ‌دره‌ی تنگ

شاعر:

با حضوری از ابرهای سرخ

آب شور

سخن بگو

راه برو

بخند

بخوان

سرآهنگ:

مولای من

مجسمه‌ای یافته

تنی شفاف دارد

شکلی استوار

شاعر:

با حضوری

می‌خوانم من

نامی را همیشه

در خیابان
نامی با شکلی از تو
به رنگ خون

تبرستان
www.tabarestan.info

سرآهنگ:
مولای من
بازگشته‌ست

شاعر:
با حضوری
سخن می‌گویم
که چهره‌ای دیگر دارد
این چهره
همیشه یکی‌ست

فروردین ۱۳۵۸

تبرستان
www.tabarestan.info

بادی در خون

بادی در ریزه‌ی خون

بودی که من مُردم

بردیا کوشان، ۱۳۶۸

رازهای بودن

شعرهای ۱۳۶۸

تبرستان
www.tabarestan.info

ازدهای ملکه

تبرستان

www.tabarestan.info

زبان در زبان می چرخد
دهان بر دهان بسته می شود
مرواریدی غلتان
بر مهتابی نگاهم می نشیند
ازدهای ملکه

با پیراهنی از پولک‌های نقره‌ای
بر تنهایی م دامن می‌گستراند

تبرستان
www.tabarestan.info

در دامن آبش^۱
دامن بلورش
دامن حریرش
گم می‌شوم
از خواب
به خیالی دیرینه می‌روم
به خویش باز می‌گردم
در تنهایی خود می‌چرخم
باز می‌بینمش:

بر بلندای بارویی ایستاده
با کمندی
و قوچی بی چشم
بر منظرش
دشت خاکستری

چرخ می‌زند

۱. نگاه کنید به شعر سنگ آفتاب از اکتاویو پاز ترجمه‌ی احمد میرعلایی.

چرخ می‌زند

رَمه‌ها رمیده‌اند

چراگاه‌های سرسبز یکسره

زرد

خاکستری

سیاه

تبرستان

www.tabarestan.info

قوچ بی چشم

بر بلندترین صخره

صخره‌ی سنگ

صخره‌ی سبز

و دست‌های ملکه در چشم‌های قوچ

زخم سالیان دهان باز می‌کند

آهوی ماه مُشک می‌افشاند

بوف اجدادی آواز می‌خواند

گیاه خشکیده که ریشه در خون دارد

دوباره می‌روید

شکوفه می‌دهد
بر دامن اژدهای ملکه می‌نشیند

تبرستان
www.tabarestan.info

بر دامن حریرش
دامن خوابش
دامن زلالش
شاخه‌ها رنگ می‌گیرند
رنگین کمان می‌شوند
و میوه‌ها در دریای دامنش
شناور می‌مانند

مرغ تاج بر سر
در تنهایی
بر پنجره‌ام می‌نشیند
به خود می‌آیم
به خویش باز می‌گردم
دوباره می‌بینم:

چشم‌هایم در انزوا

تاریکی مطلق

می درخشند

نزدیک می شوم

در حفره‌های خالی چهره‌ی قوچ می غلتند

تبرستان

www.tabarestan.info

دهانم می خشکد

زخم سینه‌ام بر دامن ازدهای ملکه دهان گشوده

پاییز ۱۳۶۸

پرنده‌ی جفت

تبرستان

www.tabarestan.info

آسمان می شکافد

نور می نشیند

باد در دالان‌های تو در توی خیال می پیچد

پرنده‌ی جفت

بر شانهاات

- تو کجایی
در کجای این خاک کمند انداخته‌ای
در دره‌ای ژرف
یا قلعه‌ای نشسته در مه؟

تبرستان
www.tabarestan.info

- من این جا ایستاده‌ام
در جستجوی ممکن
ویرانه‌ای فریبا بر بارویی باستانی

می‌خواهم بر شانه‌ی نسیمت
شانه‌ی ماهت
شانه‌ی مه‌رت
به خواب روم

می‌خواهم چشمه‌ها بجوشند
رَمه‌ها بچرند
برجی از پرندگان مهاجر
آوازت دهند

- تو کجایی

تا پرنده‌ی سینه‌ام بر شانوات بال بگشاید؟

۱۳۶۸

تبرستان
www.tabarestan.info

زخم سالیان

تبرستان

www.tabarestan.info

آذرخش و تندر
بوران تگرگ
چرکابه‌های روشن زخم من اند

تنم همه رَشبار عشق

سال‌های شبنم و ابریشم

جان‌ها همه هراسبار باد
عاشقان همه ناگمان

تبرستان
www.tabarestan.info

آسمان در گذار از سینه‌ام
خورشید و ماه
تراشه‌های نور
سیم‌دانه‌هایش را برگرفت

من آن ابدیت زخم‌های سالیانم
سزاوارتر از همه‌ی پیشینیان
کلید عشق در دست‌هایم
می‌گذرم از تمام بزرگراه‌ها

من آن پسامرگم
ایستاده میان آتش و یخ
چشم‌هایم جام زندگی و مرگ

گوهران که نهان شوند
دریاها لایه‌لایه می‌گیرند

جلگه‌ها که بگریزند
شغالان زوزه می‌کشند
کودکان که گم شوند
خویشان جامه‌های سیاه بر تن می‌کنند
عشق که نباشد
زمین چه خواهد کرد

جهان به تمنای نکهت تو
ارزانیّت باد این همه عشق

گردونه‌ی کوچک

تبرستان

www.tabarestan.info

عشق

بلوری‌ست

به دم آهیخته

بگذار نفس باد

سیاه‌چادرها را برچیند
کوره‌راه‌های خاموش راهت
پوشیده‌ی صدف‌های نقره‌ای

تبرستان
www.tabarestan.info

سیمایت را
سایه می‌زنم
اختران چرخان‌اند
دشت‌ها شعله می‌کشند
خلنگزار
گلابتون آتش و یخ می‌شود

جان دل!
بارانداز
بی‌تو
مهری ندارد

محبت چشمانت
آکنده‌ی وسوسه‌ای ست کهنه
با دردی به دنبال

سال‌های شب‌نم و ابریشم

بزرگراه‌ها که تاریک‌اند
زمین

گردونه‌ی کوچک

گنج‌خانه‌ی درسته‌ای از خزهی زنگاری‌سیت

www.tabarestan.info

پرسه می‌زنم

گل‌های آبگردان

فروشنده در توفان نشست‌ها

سگابیان خیال عشق‌اند

جان دل!

چراغ جادو

افسانه‌ست

از این بازی بگذر

در روشنای عشق بنشین

عشق

بلوری‌ست

به دم آهیخته

ترانه‌ای به گناه آلوده

تبرستان

www.tabarestan.info

دامنه‌های چمن پوش
تخته‌بند بی‌ستارگان شده‌اند

عشق پرسه می‌زند
مرغزارهای جوشنده ضجه می‌کشند

جنگل

چاک چاک می‌شکند

همه می‌شود

می‌سوزد
تبرستان

www.tabarestan.info

گردباد خاکستر بر سر می‌کند

پایی به پیش

پایی به پس

آوازه‌ی زنان هر جایی ست

بانوان سالار کجایند

سینه‌ی یخگداز عاشقان

سیلاب توفان‌هاست

پاسخی کو

بندبند تنم می‌شکند

سخن

به عود و کندر و اسپند

سایه ساز می شود

عشق

در بهشت شکلک‌ها

کلید معرکه‌ها

تبرستان

www.tabarestan.info

عریانی چشمان بی حیا

فاخرانه کشتار می کند

نجوای پلیدی از هر سو

بر دامنت می نشیند

آه

درازدستان چه غمگین می نوازند

افسون

از وادی دیرین خیال سر برمی آورد

بهار

به ماتم خزان می نشیند

زمستان در پیش

برف

بر تازموی سیاهم می سراند

و عشق

که دیری‌ست
هر روزه هزار بار
از چشمان مهربانی

برمی‌تابد

در دستانی می‌گریزد

تبرستان
www.tabarestan.info

جان دل!

ماه که نباشد

ستارگان در آبگینه‌ی نور می‌شکنند

بیشه‌ها در باد می‌خشکند

جان‌ها در تاریکی می‌میرند

زمین ترانه‌ای به گناه آلوده می‌شود

نی لبکزن

تبرستان

www.tabarestan.info

نی لبکزن

پشت داده بر تک درخت تپه‌ی بی‌رمه
نی لبکش را دور می‌اندازد:

دریاها بی‌جزر و مد می‌مانند

رودخانه‌ها بستر ماهی‌های مرده می‌شوند
آبشارهای بی‌خزه بی‌صدا می‌گیرند
جلبک‌های زرد صخره‌های سبز را می‌ترکانند
باد برگ‌های خشک را همراه می‌برد
نی‌لبک در زخم سینه فرو می‌غلطد
کرکسی هراسان
با منقار آلوده به چرکابه‌ی خون فریاد می‌کشد

صدایش خفه‌ست
همیشه حنجره‌اش را
لخته‌های خون مسدود می‌کند

برگ‌های زرد دره را پوشانده‌اند
مادیان‌ها با پشت‌های برهنه می‌گذرند
زنان از شیون خویش بیزار شده
چنگ بر صورت می‌کشند
مردان پای بر سنگ‌های تفته
راه می‌گشایند
دره یکسره از کوچ مردگان برآماسیده‌ست

در دهکده‌ی بی‌زمان
زنی نشسته بر هیره‌ی اشکوب‌خانه‌ای
تک‌درخت تپه‌ی بی‌رمله را

در چشم دارد

تبرستان

www.tabarestan.info

و نی لبکزن

هنوز

آستانه‌ی پنجره‌ها را می‌کاود

آه

دیری‌ست

چهره‌ی عشق

چاک چاک شده

و موریانه‌ها

گریزان از نور

در مهره‌های پشت نی لبکزن

پنهان شده‌اند

به شاعر بزرگ ایران احمد شاملو

تاران زمین

تبرستان

www.tabarestan.info

قله‌ها
بی پلنگ‌اند
صخره‌ها
لخت رنگسایه‌ها
آبشار تاریکی می‌گریند

ماه خاور
جانشده‌ی انتظار شیار پنجه‌پلنگی
گرفتار هاویه‌ی نقره
در تنهایی اش می چرخد
آسمان
هول مرگ شب‌بوهای صدپر
به شرط ستارگانش
تاس می‌ریزد

بلورهای نور می‌شکنند
زردانه‌های گندمزاران
سیاه می‌شوند
سیب دانه‌های باغ‌ها
تاراس لک می‌گندند
تاکستان‌ها
چشم‌دانه‌های نورشان می‌بازند
زمین
یکسره در حسرت عشق
در تارانش می‌چرخد

من اما
تو را از بلور شبنمت
گلبرگ به گلبرگ باز می‌شناسم

پرنده‌گان
به دنبال دانه‌های بلور
بال می‌کشایند

دشت‌ها
سایه گرفته‌ی پرواز
بی‌پرتو
به خواب می‌روند

دره‌ها
آبستن آبشارهای نور
بر دامنه یله می‌شوند
باغ‌های بی‌بار
گورستان عاشقان
مرگ پلنگان می‌سرایند

مردان تاراس شهر
سر چهار راه‌های بزرگ

— در برابر معیشتی خرد —

گل‌های نرگس حراج می‌کنند

زنخدای عشق

از هراس معصومیت شاهدختانش

زهدانش می‌فروشد

تبرستان

www.tabarestan.info

من اما

تو را از بلور چشمانت

گلبرگ به گلبرگ باز می‌شناسم

فرزانگان دلسوخته کجایند؟

زمین

در حسرت بذر بلور

ترانه‌ی آب‌های زلال می‌خواند

آسباده‌ها

به تمنای باد

پره‌هاشان پرواز می‌دهند

پاره‌های هوا

از حظ می‌ترکد

چشمه

سال‌های شبنم و ابریشم

سیمای نرگسانش باز می‌یابد

من اما

بر چشمانم

در حسرت شعر لبانت

— آتش لبخندی —

از هرچه در زمین ست

لفاف یخی می‌بندد

گوزن و چلچله

تبرستان

www.tabarestan.info

گوزنی دیدم
چلچله‌ای بر شاخ‌هاش نشسته
زمین
به چشمی واژگون
می‌مانست

باد

هیاهوی آواز مردگان

داشت

زمان

بوسه‌های بزرگراه

در ظلمت قیرگونه‌اش

از یاد

برده بود

دستی

در دستی تنیده

جان می‌گرفت

نبض دلکش چشمانی

از خوف

می‌شکفت

انتظار

سپیدخانه‌ای بود

با پنجره‌ای رو به مهتاب

توفانی در راه‌ست

چه می‌شنوم

صدای سم کوبان گوزن محزون
در دامنه‌ی حیران
یا نغمه‌ی دلشاد چلچله‌ی مست

بر شاخسار پریشان

تبرستان

www.tabarestan.info

گوزن
زمان از دست رفته باز می‌یابد
مرکب زرد
— خدیج سلسله‌ها —
بر پست‌ترین جایگاه می‌نشیند

چلچله
در خانه
به خنیاش دل‌بسته
پادشاه تاریخش می‌نگرد

هر رنگ
افسون می‌شود
خیال
دامن می‌گستراند

سال‌های شب‌نم و ابریشم

آیا همیشه

عاشقان

گل‌های نرگس در پای مهاجران می‌ریزند

تهران، اسفند ۱۳۶۸

تبرستان

www.tabarestan.info

فهرست

۷
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۵
۴۰
۴۵
۴۷
۵۴
۵۷

۱ ترانه‌های زمان و مرثیه‌ها

ترانه‌ی عصر
ترانه‌ی نیلوفران
ترانه‌ی لب‌ها
ترانه‌ی تو
ترانه‌ی ماهی
ترانه‌ی عروس
ترانه‌ی ستایش
ترانه‌ی کولی
ترانه‌ی گیسو
ترانه‌ی مبارک
ترانه‌ی شبانه
ترانه‌ی آب
ترانه‌ی سوخته
ترانه‌ی صبح
ترانه‌ی جستجو
ترانه‌ی باد
ترانه‌ی صید
ترانه‌ی انگشتی
ترانه‌ی نگاه
ترانه‌ی مینا
سنگ نوشته
نمایش بزرگ
آخرین فصل
کدام ستاره بایدت
ترانه‌ی شب

۲. تصنیف‌های قدیمی

تبرستان
www.tabarestan.info

۵۹	نهایت ذهنت کجاست
۶۱	پلنگ عاشق
۶۳	پری ناخدای من
۶۵	برهنگی
۶۷	ساعت پنج
۶۹	در دوردست
۷۱	۳ عاشقانه‌های زمان و سرودها
۷۵	آواز عاشقانه
۷۷	تصنیف قدیمی
۷۹	شب می‌میرد
۸۱	زن و شبان
۸۴	جادو
۸۶	ترانه‌ی قدیمی
۸۸	باران و گیاه
۹۱	وقت را به خاطر بسپار
۹۳	این با که بگویم
۹۵	کبریتی بزن
۹۹	سرود آفتاب
۱۰۷	سرود مهمان
۱۲۳	۴ رازهای بودن
۱۲۵	اژدهای ملکه
۱۳۰	پرنده‌ی جفت
۱۳۳	زخم سالیان
۱۳۶	گردونه‌ی کوچک
۱۳۹	ترانه‌ای به گناه‌آلوده
۱۴۳	نی لیکن
۱۴۶	تاران زمین
۱۵۱	گوزن و چلچله

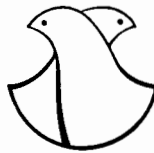
از همین قلم منتشر شده است

- قربانیان خواب پنهان
نمایشنامه
بودن از نبودن
نمایشنامه
محاق
رمان
خواب صبوچی و تبعیدی‌ها
دو داستان بلند
آداب زمینی
رمان
قدیسان آتش و خوابهای زمان
شعر
سال‌های شب‌نم و ابریشم
چهار مجموعه‌ی شعر
واهمه‌های زندگی
مجموعه‌ی داستان
- ۱۳۵۷، رودگی، تبرستان
۱۳۵۸، ایران
شیوا، ۱۳۶۹
شیوا، ۱۳۷۰
آرست، ۱۳۷۱
آرست، ۱۳۷۱
آرست، ۱۳۷۲
آرست، ۱۳۷۲
- www.tabarestan.info

از همین قلم منتشر می شود

- | | |
|-------------------|---|
| نوشته‌ی ۱۳۶۹-۱۳۷۱ | فرشته‌های خواب
رمان |
| نوشته‌ی ۱۳۵۷ | بازی‌های پنهان
دو نمایشنامه همراه |
| نوشته‌ی ۱۳۵۰-۱۳۵۷ | نمایشنامه‌های کوتاه
مجموعه‌ی نمایشنامه |
| نوشته‌ی ۱۳۵۰-۱۳۵۷ | ساختار نمایش
مجموعه‌ی نقد و نظر |
| نوشته‌ی ۱۳۶۸-۱۳۵۷ | واهمه‌های مرگ
مجموعه‌ی داستان |

تبرستان
www.tabarestan.info



آرست ARABT

Mansour Koushān
Sālhāy-e Shabnam-o Abrisham
[*The Dew and Silk Years*]

Selected Poems
First Edition, 1994

Arast Editions
P.O.Box 19395/4995

Tehran, Iran

Mansour Koushān

Sālhāy-e Shabnam-o Abrisham

[The Dew and Silk Years]

www.rah-e-iran.com



7 90881